

توانایی ها و ناتوانی ها

به مناسبت چهارمین گردهمایی سراسری
جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

چهارشنبه ۱۰ آذر ۱۳۸۹ - ۱ دسامبر ۲۰۱۰

شیدان وثیق

دسامبر 2010 - آذر 1389

cvassigh@wanadoo.fr

گردهمایی چهارم جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران (جدل) به زودی برگزار می شود. بازبینی توانایی ها و ناتوانی های این حرکت سیاسی جمعی و یافتن راه کارهایی برای ادامه ی فعالیت آن اکنون در دستور کار ما قرار دارد. بدین مناسبت، من به سهم خود ملاحظاتی را با همراهان و علاقه مندان جدل در میان می گذارم.

پایبندی به تداوم حرکتی که از سال 2004 آغاز کردیم تنها به دلیل اعتقاد بر ضرورت کار سیاسی جمعی نیست بلکه در عین حال به سبب توانایی های ناظر بر آن است که ویژگی جدل را در جنبش سیاسی ایران می سازند. اما این توانایی ها همراه با ناتوانی هایی است که خود از دو نوع می باشند. نوع اول از شرایط ریستی ما در خارج از محیط اجتماعی واقعی مبارزه و از آن چه که بحران تاریخی «سوژه کلکتیف» (sujet collectif) و مبارزه جویی (Militantisme) می نامیم بر می خیزد. نوع دیگر، ناتوانی هایی است که از مشکلات خاص ما ناشی می شوند. ناتوانی های نوع اول همراه ما خواهند بود چون ریشه های ساختاری (structurel)، تاریخی و فرهنگی دارند و تنها با اراده ی ما ناپدید نمی شوند. اما در مورد ناتوانی های نوع دوم می توان امیدوار بود که شاید بتوان با تدابیری به تدریج بر آن ها غلبه پیدا کرد.

- نیرویی که با ماست

ابتدا به توانایی های جدل در پنج زمینه اصلی می پردازم:

1- ایده «جمهوری دموکراتیک و لائیک» که با نام و نشان جدل عجین شده است، در سه مفهوم جمهوریت، دموکراتیسم و لائیسیت، هم موضع مبارزه جویانه و هم پروژه اجتماعی امروزی برای شرایط تاریخی

کنونی ایران تحت حاکمیت نظام استبداد دینی است. این ایده - موضع - پروژه در چنین ترکیب و پیوندی از سه رکن ناگسستنی به طور عمده از سوی جدل در جنبش سیاسی خارج و داخل کشور مطرح می شود.

2- ایده «لائیک» یا لائیسیته که این نیز هم موضع و هم پروژه سیاسی و اجتماعی است، ترجمان بدون ابهام معنای جدایی دولت و دین و استقلال قوای سه گانه کشور و نهادهای دولتی و عمومی از دین، احکام و دستگاه آن یعنی از قوانین دینی، شریعت و روحانیت در کلیت آن است. چنین مفهومی از مناسبات دولت و دین در شفافیت خود تنها از سوی جدل در اپوزیسیون ایران طرح می شود.

3- نگاه ما به به «سیاست» و «کار سیاسی» از رویکرد جنبش های مدنی و اجتماعی است که با «سیاست ورزی» از موضع و منافع قدرت ها، دولت ها، احزاب، شخصیت ها و منیت ها متفاوت است. این نگاه به «سیاست» و «مبارزه ی سیاسی» از موضع و منافع جنبش اجتماعی، مشارکتی و انجمنی کمتر در اپوزیسیون سنتی ایران چه راست و چه چپ که همواره روی به بالا، دولت و قدرت دارد، نمایندگانی پیدا می کند.

4- نفی کامل نظام جمهوری اسلامی و مرزبندی با جریان های اصلاح طلب در داخل و خارج کشور. رادیکالیسم پروژه ی ما، پروژه «جمهوری دموکراتیک و لائیک» در دفاع از آزادی ها، جمهوری، دموکراسی، جدایی دولت و دین و حقوق بشر در ایران و در نفی قانون اساسی آن در عین حال خود را از رادیکالیسم جریان های اقتدارگرا و توتالیتر چپ و راست متمایز می کند.

5- پنجمین ویژگی حرکت ما این است که می خواهد نوعی دیگر و متفاوت از حزب سنتی را تجربه کند (این که چقدر در این راه موفق شود یا نه بحث دیگری است). این نوع دیگر همان است که سازمان یابی جنبشی (mouvementiste) می نامند که هدفش، در تمایز با حزب سازی های کلاسیک که همواره روی به قدرت دارند، تصرف قدرت سیاسی نیست بلکه ایجاد زمینه ها و شرایط ذهنی و عینی، نظری و عملی، برای خودسازمان یابی خود نیروها و جنبش های اجتماعی در به دست گرفتن امر آزادی و رهایی خود توسط خود است. ضرورتاً نوع مناسبات تشکیلاتی چنین حرکتی نیز با مناسبات حاکم بر احزاب کلاسیک متفاوت است.

پنج شاخص نامبرده در بالا، از آن جا که در تمامیت به هم پیوسته شان به طور عمده از سوی جدل در اپوزیسیون ایران طرح می شود، به این حرکت در صحنه ی اجتماعی و سیاسی ایران و در این برهه تاریخی مشروعیت، علت و ضرورت وجودی و سرانجام نیرو می بخشد. ما را تشویق می کند که در جهت تداوم، اصلاح و تقویت جدل، تلاش های خود را ادامه دهیم.

- پس نشستن تاریخی سوژه کلکتیف

اما این توانایی‌ها همراه و توأم با موانع و مشکلاتی می‌باشند که ناتوانی‌های ما را تشکیل می‌دهند. بخشی از این ناتوانی‌ها را شاید بتوان با چاره‌جویی از میان برداشت. اما بخشی دیگر که ناشی از شرایط عینی، اجتماعی و ساختاری است، تنها با اراده‌ی ما از میان نمی‌روند و در نتیجه باید از هم‌زیستی با آن‌های سخن‌رانیم. این ناتوانی‌های ساختاری را در ترسیمی کلی می‌توان در دو شاخص چنین توضیح داد.

یکم، ناتوانی ناشی از گسست اپوزیسیون خارج کشور از شرایط واقعی اجتماعی مبارزه. مبارزه‌ی ما در تبعید، بیرون و منفصل از جامعه‌ی صورت می‌گیرد که خواهان تغییر مناسبات حاکم بر آن هستیم. این مبارزه برآمده از شرایط عینی زندگی، کار، فعالیت و زیست ما در جامعه‌ی ایران و برخاسته از تضادها و درگیری‌های عینی و مستقیم ما با مناسبات حاکم بر آن نیست، بلکه از ذهنیتی بدون رابطه‌ی عینی و مستقیم با آن شرایط واقعی بر می‌خیزد. نوجه کنیم که این شرایط عینی جامعه و تضادهای آن است که ضرورت واقعی «مبارزه» را از «درون» و «متن» خود در انسان‌ها می‌آفریند، یعنی ضرورت از خوگذشتگی، همبستگی و استقامت با همه‌ی درد‌ها، رنج‌ها و شادی‌هایش را. از این‌رو است که در شرایط جدایی از شرایط عینی اجتماعی نمی‌توان از «مبارزه سیاسی» یا «مبارزه اجتماعی» به معنای حقیقی کلمه سخن گفت. گسست از شرایط عینی اجتماعی مبارزه یکی از عوامل اصلی اگر نه تنها عامل اصلی بحران و به معنایی «ناممکنی» فعالیت سیاسی در خارج از کشور است.

دوم، ناتوانی ناشی از افول سوژه کلکتیف و فعالیت مشارکتی است که از دهه‌ی هشتاد سده‌ی بیستم به تقریب در همه جا مشاهده می‌شود و خصلتی جهانشمول پیدا کرده است. افول مبارزه جویی (Militantisme) و عدم استقبال از مبارزه متشکل و مشارکتی از یکسو و رشد سوژه فردگرا و خودمحور در برابر سوژه کلکتیف و همبسته از سوی دیگر حاصل شرایط تاریخی مشخصی است که ریشه در سه فاکتور دارند. یکی، رشد و توسعه جهانی مناسبات سرمایه داری و هم چنین بحران آن است که هر چه بیشتر و عمومی‌تر فردمحوری (اندیویدوالیسم) را در سطح ملی و جهانی تولید و بازتولید می‌کند، تبلیغ و ترویج می‌نماید، بسط و گسترش می‌دهد. پایگاه اجتماعی اصلی این فردمحوری را نیز به طور اصلی و اعلا باید در عروج طبقات متوسط اجتماعی (خرده بورژوازی) مشاهده کرد که با توسعه‌ی سرمایه داری رشد نجومی کردند و البته امروز با بحران شدید همین سرمایه داری سخت تحت آسیب‌های او قرار گرفته‌اند. عامل دیگر افول سوژه کلکتیف و فعالیت

مشارکتی، تجربه فاجعه بار «سوسیالیسم واقعاً موجود» یا سوسیالیسم استبدادی بود که از خود نه تنها نمونه و سرمشقی مثبت برای کار کلکتیف در جهت آزادی و رهایی انسان ها به جای نگذاشت بلکه این ارزش ها را در افکار عمومی بی اعتبار نیز کرد. و سرانجام باید در همین راستا از پس نشستن آرمان گرایی و مبارزه جویی برای گسست از نظم موجود (چون ایده انقلاب) سخن گفت که بیش از پیش در دهه های اخیر جای خود را به «واقع بینی»، «مصلحت طلبی»، تمکین به «امکان پذیری ها» و یا به «آن چه که قابل دسترس می باشد» داده است. یعنی در یک کلام ادامه همین وضع موجود در اسارت و بندگی.

از سوی دیگر با افول فعالیت مشارکتی و متشکل نیز رو به رو هستیم. می دانیم که سازماندهی حزبی در سده بیستم، تحت نام حزب کمونیست یا سوسیالیست، در مجموع چیزی جز کپی برداری از ساختار اقتدارگرایانه دولتی نبوده و نیست. تحزب به شیوه ی کلاسیک، آن چه که حزب- دولت (Parti-Etat) می نامیم، نه تنها راه آزادی و رهایی از سلطه قدرت ها را هموار نکرد و نمی کند بلکه به گونه ای حتا نوع دیگری از اسارت و قیمومیت و چه بسا بدتر را برقرار می سازد.

بدین سان تشکل پذیری و مبارزه جویی جمعی امروز در همه جا در پی آزمون های منفی گذشته با بحرانی جدی و تا کنون ترمیم ناپذیر مواجه شده است. سوژه فردگرا و خودمحور در همه جا سوژه کلکتیف را پس نشانده و می نشاند. بی شک جامعه ی ایران در این میان استثنایی نیست. این را ما امروز در وضعیت اسف بار کار جمعی هم در سطح جامعه و هم نزد نیروهای اپوزیسیون در داخل و خارج از کشور به خوبی مشاهده می کنیم. علل اصلی مشکلات اپوزیسیون و از جمله جدل را باید به طور عمده در دو عامل فوق و نه در به اصطلاح «سیاست ها»، «راه و روش ها» و بهانه های دیگر پیدا کرد.

دو عامل نامبرده یعنی گسست از شرایط عینی ایجاد کننده مبارزه سیاسی و اجتماعی از یک سو و بحران سوژه کلکتیف و مبارزه جویی از سوی دیگر ناتوانی های اپوزیسیون مترقی و جدل چون بخشی از آن را تشکیل می دهند. این ناتوانی ها همان طور که گفتیم ساختاری و تاریخی اند و غلبه بر آن ها تنها از طریق اراده ی ما میسر نمی شود.

– مشکل خاص ما و دو تدبیر

همه ی ما واقفیم که بیلان کار جدل در این سال های اخیر به هیچ رو و برای هیچ کس چه در درون ما و چه در خارج از ما نزد علاقه مندان به این حرکت رضایت بخش نبوده و نیست. انفعال یا کم کاری سیاسی، به راستی، ترجمان اغلب انتقادهای و ایرادها به کار جدل طی یکی دو

سال گذشته است.

جدل، به نظر نویسنده ی این سطور، با یک مشکل اصلی و خاصی دست به گریبان است. مشکلی که مانع جدی در کار ما به وجود آورده و می آورد تا جایی که حرکت ما را از فعالیت لازم و حداقل که به توان بر آن نام مبارزه سیاسی گذارد - با همان رزوها و محدودیت هایی که پیشتر تحت عنوان ناتوانی های ساختاری توضیح دادم - باز می دارد. این مشکل را من چنین فرموله می کنم: ضعف نیروی انسانی و ناتوانی ما در حل صحیح مناسبات میان همراه بودن و مسئولیت پذیرفتن در کارها و وظایف. البته مشکلات دیگری نیز داریم که می توان برای آن تدابیری اندیشید که عبارت اند از عدم سازماندهی و نهاد سازی بر اساس پروژه های کاری مشخص و مدون و دیگری، کسری رایزنی دموکراتیک و گفتمان سیاسی در درون خود با شرکت همه ی همراهان و با در بیرون خود با دیگران.

1- نیروی انسانی جدل طی سال های گذشته کاهش پیدا کرده و اکنون به کمیت کوچکی رسیده است. مسلم است که با نیروی انسانی محدود، کم و کیف کارها نیز به طور طبیعی محدود می شوند. به ویژه اگر این کمیت اندک نیز نتواند وقت و انرژی لازم برای انجام فعالیت ها صرف و یا به اصطلاح سیاسی رایج کنونی «هزینه» کند. مشکل اصلی ما در جدل، به باور من، نه خصلت سیاسی دارد و نه تشکیلاتی یا اساسنامه ای، نه دیدگاهی است و یا ایدئولوژیکی، نه طبقاتی است و یا غیر... بلکه مشکلی است ناشی از این واقعیت ساده که همراهان این حرکت برای پیشبرد جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران که چیزی جز حرکت مشترک آنان نیست، نمی توانند به علل مختلف به اندازه لازم و ضروری مشارکت و همکاری کنند، مسئولیت در حوزه ی معینی از کار را به عهده گیرند، حضور فعال و مستمر خود را در زندگی جدل تضمین کنند. همراهی بدون همکاری - و از همکاری منظور فقط شرکت در جلسات نیست بلکه مشارکت در انجام کار معین و به عهده گرفتن مسئولیت است - جدل را با مشکلات جدی مواجه ساخته، می سازد و همواره خواهد ساخت. آیا راه کاری برای خروج از این مشکل وجود دارد؟ من چندان آمیدی به تغییراتی رادیکال در این زمینه ندارم. مسلم است که ما به طور عمده باید اتکاً به نیروی باقی مانده خود کنیم، چه در شرایط کنونی بعید می دانم که فعالانی جدید به جدل و به طور کلی به هر اپوزیسیونی در خارج از کشور بپیوندند. با این حال بحث های تدارکی گردهمایی چهارم و خود نوشت در رابطه با بیلان کار جدل شاید بتوانند دینامیسمی جدید و زمینه ای مناسب هم برای ریشه یابی علل این مشکل اصلی و هم برای تجدید میثاقی بین همراهان در جهت اعلام آمادگی و مشارکت آنان به وجود آورند.

2- امر سازماندهی و تشکیل نهاد در همه ی سطوح، از شورای هماهنگی تا واحدهای شهری، از گروه های کار تا دیگر کمیته ها، به باور من باید بر اساس پروژه های کاری مدون و توسط داوطلبینی انجام پذیرد که برای انجام این پروژه ها با اختیار و عزم خود قدم به پیش می گذارند. بدین سان در همه ی کارها و فعالیت ها از جمله در انتخاب نهادها از شورای هماهنگی این حرکت تا کمیته ها و گروه های کار باید 1- دامنه ی حوزه کاری مشخص و تعیین شود 2- پروژه عمل این حوزه کاری در کلیات و تا حدودی در جزئیات آن با برنامه ریزی اهداف آن تدوین شود 3- افرادی که علاقه مند بوده و می خواهند این پروژه را به پیش رانند داوطلب شوند و مسئولیت اجرایی آن را به عهده گیرند 4- از درون هر یک از این حوزه های کار مسئول یا عضوی از آن برای نهادی که باید هماهنگی عمومی کارها را انجام دهد (شورای هماهنگی، کمیته هماهنگی واحد ها) انتخاب شوند. این است آن فرایند و روشی که نهاد سازی را بر مبنای پروژه های کاری معین و برنامه ریزی شده و با ابتکار خود آکتور های علاقه مند به اجرای این طرح ها، انجام می دهد.

3- وظیفه اصلی اپوزیسیون مترقی و رادیکال خارج از کشور به باور من دامن زدن به کار فکری، نظری، بحث و گفتگوی سیاسی پیرامون مسائل و معضلات جنبش اجتماعی و سیاسی ایران است. بدون تردید با تأکید بر این مهم نمی خواهیم از اهمیت و طائف دیگر چون فعالیت های اعتراضی، مبارزات دفاعی در خارج از کشور در محکوم کردن نقض حقوق بشر در ایران توسط جمهوری اسلامی، همکاری های عملی و همگرایی ها میان سازمان ها و غیره... بکاهیم. اما با این وجود چالش فکری و نظری پیرامون مسائل اجتماعی و سیاسی و پروژه های آلترناتیوی برای کشور ما دارای اهمیت بسزایی است که نیاز به رایزنی های دموکراتیک، پلورالیستی، منظم و با تدارک دارد. امید است که گردهمایی چهارم ما تدابیر مشخصی برای سازمان دادن به این مباحث هم در درون خود و هم با دیگر جریان های نزدیک بی اندیشد.

صبح آزادی و دمکراسی در تاریخ همواره از ظلمات شب استبداد فرا رسیده است. در مبارزات اجتماعی است که بر توانایی های مردم در سازماندهی رهایی خود افزوده و از ناتوانی های شان کاسته می شود. این است شرط بندی ما. چنین شرطی البته مسلم، محتوم و جبری نیست زیرا که بدیل دیگری نیز قابل تصور است: بربریت و بردگی همواره مسلط باقی بمانند و خود رهایی همواره آرزو و تخیلی بیش نباشد. اما برای ما که خودرهایی از اسارت قدرت ها را در خودسازماندهی

سوژه کلکتیف و مبارزه جویی او چون اوتوپیایی اممکن می انگاریم، خارج از این شرطبندی و مبارزه برای تحقق آن، راه و بدیل دیگری نیست، برای برون رفت احتمالی از شبی که در آن به سر می بریم، شب طولانی، تیره و تاریک موجود، نظم سرمایه یا نظم برین، نظم دولت یا نظم دین، نظم فقیه، شاه، حاکم یا خطیب... راه و امید دیگری بیش نیست.

به رغم همه، امکان خودآگاهی نیروها و شرایط لازم برای چیرگی بر وضعیت تاریخی، وجود دارد. (*)

(*) تفسیر «بدبینی توانایی» نزد نیچه توسط هایدگر: خدا مرده است. نیچه در کوره راه های جنگی (Holzwege).